روزگار یک داوطلب

آتشگاه

● **شارمین میمندی‌نژاد:** گفته‌اند این دقایق را به انتظار پایان عمرت خواهی نشست که فردا روز قصاص توست. بر دوش هر ثانیه‌ای از زندگی‌ات کوه مرگ، سنگینی خواهد کرد. غل و زنجیر لازم است برای تحمل این دقایق تا مبادا بر خود آسیبی زنی و با پیشکش نعشت به خودکشی، فردای اولیای‌دمت را باطل کنی که آنها در پی قصاص تو به آرامش خواهند رسید. «حلالم کنید». جوان قبل از قرنطینه در غل و زنجیر، تماس تلفنی‌ای می‌گیرد و با صدایی لرزان سخن می‌گوید. به جزع و فزع می‌افتیم. به‌سرعت بار سفر می‌بندیم. قصد شمال می‌کنیم؛ نه برای تغییر آب‌وهوا، بلکه برای جلوگیری از خشم و انتقام خونبار خانواده‌ای و بردارشدن جوانی. چه بد سفری است این سفر شمال! همه عجله لحظه‌ها در اتوبوسِ سفر بر مهره‌های ناسور گردن و کمرم سنگینی می‌کند. به‌جای نشستن در کنج اتوبوس، بال پروازی می‌خواهم تا دل آشوبم را آرام کنم. دقیقا یک‌سال‌وشش‌ماه است که پرونده این جوان به جمعیت امام علی(ع) ارسال شده. ۱۵سالش بوده که همسایه و هم‌کلاسش را در بازی کودکانه در باغی کشته و از ترس، جنازه رفیقش را دانه‌ای کرده و در خاک کاشته که پس از ۱۲ سال درختی شده و هر روز میوه انتقام بر بار نشانده و همه اهالی محله آتشگاه را چون اسپند روی آتش، پر از خشم خوردن این میوه کرده است. به‌واقع وقت طلاست. پس مبادا لک‌لکِ مردد جان پادرهوا بماند و قدمی بر زمین مگذارد؛ باید به‌سرعت به درِ خانه اولیای‌دم برویم و سوزِ دمشان را بر جان گیریم. ظهر است. همه می‌گویند فقط کینه و انتقام اولیای‌دم نیست که دم‌به‌دم بر هرکس که به آن محله شود، فرود می‌آید؛ بلکه کل آتشگاه، چوب و چماق خواهند شد و بر سر کسانی که خواهان بخشش باشند فرود خواهند آمد که بار قبل و بار قبل‌تر هرکس رفته با سر سالم برنگشته. چاره‌ای نیست. تنها رهسپار می‌شویم. قرآن بیاورید. مادر زمین‌گیر و پدر قاتل جوان حتما باید باشند. زانو می‌زنیم، می‌گرییم و بخشش می‌خواهیم. در نزدیکی سکوت خانه فقط صدای نفس‌های ماست که به پای کشی جیرجیرک‌ها آمیخته. به کنار در می‌رسیم. بر در خانه می‌کوبم. مادرم بیرون بیا. گفته‌اند از روز مرگ فرزندت، گچ‌هایی را که او از کنار تخته سیاه مدرسه‌اش به خانه آورده بود، تا انتظار پای چوبه دار نگه داشتی. گفته‌اند یکسر گریسته‌ای. گفته‌اند همسرت چندبار قلبش ایستاده و مات و بهت‌زده روزگار شده است. فریادها بیشتر می‌شود که بیایید برای بخشش آمده‌اند. ولوله و هلهله در کوچه می‌افتد. مادرم بیرون بیا، هیچ مادری با کشتن فرزند مادر دیگری به آرامش نمی‌رسد و تو خوب این را می‌دانی. بگذار فردا روز بخشش باشد. مادرم تو را به خدا برخیز و بیرون بیا! من خون فرزند تو را نریخته‌ام. تقاص چه را پس می‌دهم که اینک کنار خانه تو هستم؟ بر من بکوب، بر من بزن که بد سفری است این زندگی در سایه شوم انتقام مادری از مادری دیگر و هر پرونده‌ای که به خشم انتقام خاموش شد، جز استخوان‌سوزی در این سفر تلخ بر ما هیچ نگذاشته. مادرم بیرون بیا! به آنی می‌بینم در باز نمی‌شود. مادری بیرون نمی‌آید. همه اهل محله آتشگاه از جانشان چوب خشم روییده است و به‌سوی ما می‌دوند. دیگر توانش را ندارم که از این سفر با بار قصاصی برگردم که بخشش زیبنده‌ترین نیاز روزگار ماست. پس چشم می‌بندم و در مقابل چوب‌ها به تسلیم می‌نشینم. هرچه باداباد!

گزارش میدانی «شرق» از مدرسه‌سازی در بخشی از محروم‌ترین روستاهای ایران در سیستان و بلوچستان

۶ هزار کلاس، چند هزار آرزو

شهرزاد همتی: یک گروه شش‌نفره که قرارشان جلوی تحویل بار کانتر چابهار در فرودگاه مهرآباد است، در حال تحویل بسته‌های بزرگی هستند که قرار است باقی‌مانده لوازم‌التحریر بچه‌ها باشد. همه این کتاب و دفترها را در همان بحبوحه افتتاح مدارس تحویلشان می‌دهند. آب‌نبات‌های چوبی و لیوان شکلات هم با خودشان آورده‌اند که آنجا وقتی کوله‌پشتی‌ها را از خیاط تحویل گرفتند، داخل کیف‌ها بگذارند تا بچه‌ها با آب‌نبات‌های زرورق‌پیچ کامشان شیرین شود و توی چشم‌هایشان خنده بدود و شیرینی آب‌نبات‌ها با پاره‌کردن روبان‌های مدرسه‌های نو مخلوط شود.

محمد فتوت و مهشید مهاجر از کانادا آمده‌اند. مهاجر میهمان یک‌هفته‌ای ایران است؛ آمده تا مدرسه را در نوار مرزی ایران افتتاح کنند و عکس‌هایش را برای ایرانی‌های مهاجری ببرد که پول ساختن مدرسه سندمراد را روی هم گذاشته‌اند. آقای فتوت هم خیر مدرسه کوه‌فیزا است که تنها ۱۵ کیلومتر با مرز فاصله دارد. فرشته یزدانی نیز خیر دیگر مدرسه سندمراد است. این آدم‌ها همه خیرانی هستند که به واسطه انجمن حامی که کارش مدرسه‌سازی است، گرد هم جمع شده‌اند؛ اما این گعده جمع‌شده در فرودگاه، فقط اینها نیستند؛ حسین طالب‌زاده، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان که سال گذشته مدیر آموزش‌وپرورش منطقه ۲ بود، برای ساختن مدرسه سندک‌زهی، کمک‌ها مردمی را از بچه‌های منطقه ۲ جمع‌آوری کرده است. سهم ۱۰هزارتومانی بچه‌های منطقه ۲ می‌شود ۱۲۵میلیونی که به حساب انجمن حامی ریخته می‌شود تا آرزوی ساختن یک مدرسه شش‌کلاسه به همراه آزمایشگاه و کتابخانه را در این روستای محروم تحقق بخشد. سهیلا حاجی‌ناصری هم یکی دیگر از مدیران منطقه ۲ تهران است که به نمایندگی از مدارس این منطقه آمده تا شاهد بارورشدن یک آرزو باشد. شاید غمگین‌ترین مسافر این سفر، تارا کیانی‌نژاد باشد؛ او مادر تورج بیرجندی است؛ مهندس جوان خیریه حامی که حالا دیگر نیست؛ قصه نبودنش را حالا نمی‌گوییم... اول به قصه این سفر طول‌ودراز گوش دهید.

عکس: سیاوش مبارکی

این سرزمین دیرین

از فرودگاه چابهار تا روستای سیدآباد و بعد هم کوه‌فیزا که قرار است مدرسه چهارکلاسه آن را که بانی‌اش آقای فتوت است، افتتاح کنند، ۲۰۰ کیلومتر راه است. یک گروه از اهالی به استقبال خیران انجمن حامی آمده‌اند. پوران اسماعیلی، عضو هیئت‌مدیره انجمن، نیز سه روز است که در اینجا اقامت دارد تا برنامه‌ریزی برنامه افتتاحیه سه مدرسه را آماده کند. در این مسیر سه‌ساعته تا روستای کوه‌فیزا، تا چشم کار می‌کند بیابان است. درخت‌های خشک، بیابان‌های بایری که فکرش را هم نمی‌شود کرد در دلش مردم زندگی می‌کنند، ازدواج می‌کنند و از همین زمین بایر برکت می‌جویند. مردان با لباس بلوچی، با چشم‌های قدردان به هیئتی نگاه می‌کنند که به خاطر آنها از تهران آمده‌اند؛ به آدم‌هایی که باور کرده‌اند آغاز الفبای آبادانی این سرزمین که پایین‌ترین سرانه آموزشی را دارد و مردمش از فقر رنج می‌برند، ساختن مدرسه است؛ اما ساختن مدرسه به‌تنهایی چاره نیست؛ بچه‌هایی که عادت کرده‌اند کنار دیوار روی زمین کتاب‌هایشان را پهن کنند و بدون اعتراض و بدون آنکه بدانند مدرسه باید تخته‌سیاهی داشته باشد که سفیدی زندگی را رویش بنویسند، اگر امید داشته باشند تا آخر درس می‌خوانند؛ مثل همین معلم‌های جوانی که در مدارس کپری درس خوانده‌اند و حالا با جان‌کندن این بچه‌ها را به مدرسه‌هایی که ندارند؛ یعنی به همین کناره‌های دیوار می‌کشانند. انجمن حامی می‌داند بچه‌ها ورای ساختن یک ساختمان استاندارد، به بهانه‌های درس‌خواندن محتاج‌اند. این بهانه‌ها می‌تواند همین کوله‌پشتی‌هایی باشد که با هزینه خیران حامی، به دست زنان بومی دوخته شده تا هم چرخ زندگی آنها را بچرخاند و هم بچه‌ها کتاب‌هایشان را به‌جای آنکه در کیسه برنج هندی جای بدهند، در کیف‌هایی بگذارند که قول داده‌اند تا پایان دوران تحصیلشان سالم نگهش دارند. به گفته آقای بلوچ، مدیر مدرسه گزمنزل، بچه‌ها گاهی به بهانه نداشتن کفش از مدرسه‌رفتن بازمانده‌اند و حالا حامی قرار است هم ساختمان بسازد هم حامی تحصیلشان باشد؛ حامی بچه‌های دشتیاری، سرباز، میرجاوه، ایرانشهر و همه روستاهای سیستان‌وبلوچستان را که همان‌طور که باران فراموششان کرده، ما هم فراموششان کرده‌ایم...

خیرها در گزمنزل از ماشین‌های صحرایی پیاده می‌شوند تا مدرسه‌ای را ببینند که سقف و تخته سیاه ندارد، چراغ هم ندارد و بچه‌ها پشت میزهای شکسته‌شان می‌نشینند و درس می‌خوانند. خاک روی تمام نیمکت‌ها را پر کرده، درست مثل روسری عایشه که با چشم‌های میشی نگاهشان می‌کند و می‌داند این آخرین روزهای محصل‌بودنش است. عایشه ۱۴ساله که حالا کلاس نهم است، عروس پسرعمه ۱۸ساله‌اش شده است. او می‌خواهد بچه‌های سالمی برای همسرش به دنیا بیاورد. او این سهم را می‌پذیرد و می‌گوید قسمت ما نشد که در مدرسه واقعی درس بخوانیم، کاش برادرها و خواهرهای کوچکمان بتوانند.

فاصله روستاها از هم زیاد است. بچه‌هایی که در روستایشان مدرسه ندارند، نمی‌توانند از مدرسه روستاهای همجوار استفاده کنند. آنها خیلی زود مجبور می‌شوند ترک‌تحصیل کنند روستای گزمنزل یکی از همین روستاهاست. از میان افراد این روستا در ۳۰ سال گذشته تنها چهار دختر توانسته‌اند به دانشگاه بروند و شش پسر تحصیلات عالی را تجربه کرده‌اند

از بچه‌ها غافلیم

در راه مدرسه کوه‌فیزا، پوران اسماعیلی درباره انجمن حامی و ساختن مدرسه‌هایش تعریف می‌کند. به گفته اسماعیلی، انجمن حامی ۱۶ سال است که برای توسعه فضای آموزشی و فرهنگی تلاش می‌کند. دلیل انتخاب این حوزه از سوی آن، این است که برای بسیاری از کاستی‌ها و معضلات اجتماعی، نیاز به آموزش داریم و این آموزش باید به صورت عمومی انجام شود. آموزش می‌تواند از بسیاری آسیب‌ها جلوگیری کند. آموزش باید برای همه عمومی باشد؛ اما بخش‌هایی از ایران که دورافتاده هستند، به دلیل دوری و به دلیل سوابق تاریخی، محروم مانده‌اند و اگر آموزش نباشد، توسعه‌ای هم صورت نمی‌گیرد. ما این‌همه رفت‌وآمد می‌کنیم، از تهران تا اینجا می‌آییم، در این مسیر جان عزیزانمان از دست می‌رود تا این مناطق دیده شوند. تا بگوییم اینجا کودکانی هستند که هیچ دلیلی ندارد که از امکانات خوب بهره نبرند. خود جامعه محلی هم که بستر فعالیت ما هستند خیلی باور ندارند که این بخش مهم است. ما برای ساخت مدرسه ورود پیدا کردیم و البته در این مسیر صرف ساختن مدرسه و آجر روی آجرگذاشتن برایمان مهم نیست؛ بلکه اتفاقاتی که در این مدرسه می‌افتد مهم است. اتفاقاتی مثل اینکه این بچه‌ها مهم هستند و یاد بگیریم به آنها احترام بگذاریم، یاد بگیریم آموزش امر مهمی در توسعه است. در اغلب مناطق محروم، کتاب، سالن ورزشی، جزوه و وسایل آموزشی برای بچه‌ها وجود ندارد و حتی معلم به حد کافی و نیز ساختمان وجود ندارد. در این منطقه بچه‌ها در جاهایی درس می‌خوانند که از تصور به‌دور است، بچه‌ها در سایه دیوار درس می‌خوانند، در اتاقی تاریک، روی زمین و همه آنها رنج کمبود معلم را می‌کشند.

وی ادامه می‌دهد: بستر انتخابی ما قطعا با ساخت مدرسه می‌تواند فعال و پایگاهی برای افراد دلسوز شود که خدمات‌رسانی شود. یکی از مشکلات سازمان‌های شبیه ما این است که نوع فعالیتمان برای مردم قابل لمس نیست. درواقع مردم بیشتر حمایت‌کردن را در تهیه ملزومات زندگی می‌بینند؛ بر فرض مثال، بردن نان بر سر سفره برایشان اولویت است، ولی ما می‌گوییم زیربنای حل همه اینها، حل مشکلات آموزشی است، البته نسبت به سال‌های گذشته، جامعه اهمیت بیشتری برای این مسئله قائل شده و حمایت مالی می‌کند، این حمایت مالی سخت‌ترین کار ماست، اینکه جامعه را قانع کنیم که آموزش مهم است، اما بالاخره عده‌ای قانع می‌شوند، پا پیش می‌گذارند و ما تا آخر امسال در ایران ۲۳ مدرسه می‌سازیم و کتابخانه‌هایمان حدود ۴۰ تاست.

انجمن حامی به روستاهای دورافتاده‌تر نیز فکر کرده، برایشان کوله‌های کتاب و وسایل آموزشی ارسال می‌کند تا روستاهایی که بر فرض ۱۰ کودک دارند بتوانند از امکانات فرهنگی استفاده کنند. به نظر آنها کشاندن جامعه محلی به سمت مدارس و مشارکت‌دادن آنها در حل مسائل مدارس و سهیم‌کردن آنها در اتفاقات بسیار مهم است. اسماعیلی می‌گوید: «نمی‌گوییم در جذب مردم بومی خیلی موفق بوده‌ایم، اما آگاه‌سازی را تا حد زیادی بالا بردیم و مردم می‌دانند که چقدر ساختن کتابخانه در روستا برای بچه‌ها می‌تواند مهم باشد. پاتوق فرهنگی می‌تواند باعث توسعه استعداد این بچه‌ها شود».

فاصله روستاها در سیستان‌وبلوچستان از هم زیاد است. بچه‌هایی که در روستایشان مدرسه ندارند، به‌خاطر همین فاصله نمی‌توانند از مدرسه روستاهای همجوار استفاده کنند. آنها خیلی زود مجبور می‌شوند ترک‌تحصیل کنند. روستای گزمنزل یکی از همین روستاهاست. از میان افراد این روستا در ۳۰ سال گذشته تنها چهار دختر توانسته‌اند به دانشگاه بروند و شش پسر تحصیلات عالی را تجربه کرده‌اند؛ یعنی سهم یک روستا با صد خانوار، تنها ۱۰ فرد تحصیل‌کرده در تمام این سال‌هاست. روستای سعیدآباد هم شرایط بهتری ندارد. صبح روز شنبه در کلاس درس این روستا حاضر می‌شویم. هر معلمی یک گوشه دیوار را که سایه بیشتری دارد برای قطارکردن شاگردهای کوچولویش انتخاب کرده، بچه‌ها روی پایشان نشسته‌اند و تمام کتاب‌هایشان کنار دستشان است، معلم درس می‌دهد و محمد عمر از روی کتاب فارسی کلاس دوم می‌خواند، در همین بین یک موتورسیکلت از کنار کلاس درس رد می‌شود و بچه‌ها همه سرشان را از روی کتاب بالا می‌کنند و به موتوری نگاه می‌کنند. اینجا مدرسه حریمی ندارد، بچه‌ها معنای کلاس درس و تخته سیاه را نمی‌دانند. آنها سهمشان از درس‌خواندن همین کتاب‌هایی است که به نیمه مهر نرسیده خاکی و پاره است و یک کیسه برنج هندی که نقش کیفشان را بازی می‌کند.

اسماعیلی می‌گوید: «به علت دوربودن و عدم دسترسی به این روستاها، ساخت‌وساز در آنها کم است، بردن مصالح به این مراکز کار بسیار دشواری است، اما جامعه محلی به کمک ما می‌آید و سازمان نوسازی هم وارد ماجرا می‌شود و به کمک یکدیگر این ساخت‌وسازها را انجام می‌دهیم. از سختی‌های این مسیرهای طولانی، نتیجه‌اش ازدست‌دادن مهندس تورج منصوری ۳۰ ساله بود که حالا مادرش به نمایندگی او برای افتتاح مدرسه‌ای به نام او ما را همراهی می‌کند. دو سال پیش آقای بیرجندی در همین جاده تصادف کرد و درگذشت. این مهندس ناظر مرد جوانی بود که با دل و جان و با حداقل دستمزد در این منطقه تا منطقه سرباز مشغول فعالیت بود و مردم محلی بسیار دوستش داشتند. وقتی این اتفاق افتاد، فکر کردیم مدرسه‌ای باید به نامش باشد تا بچه‌های اینجا ببینند چقدر برای انسان تلاشگر می‌شود ارزش قائل شد. زمانی که انجمن حامی تصمیم به ساخت این مدرسه گرفت، هیچ پولی برای ساخت مدرسه نداشت، اما با جرئت گفتیم می‌سازیم و آن را تبدیل به یک کمپین برای جمع‌کردن پول کردیم. اولین کسی که به این کمپین کمک کرد، دانش‌آموزی از روستایی بود که برایش مدرسه ساختیم و پول کفن‌ودفن مادربزرگش را از او گرفت و برای ساخت مدرسه به ما داد. در این میان دانش‌آموزان زیادی هم به ما کمک کردند؛ مثلا آموزش‌وپرورش منطقه ۲ به کمک ما آمد و دکتر طالب‌زاده، رئیس وقت این منطقه، به کمک سهم ۱۰ هزارتومانی دانش‌آموزان ۱۲۰ میلیون تومان به این مدرسه کمک کنند.

ادامه در صفحه ۱۷

یادداشت

روز جشن آموزگاران جهان

مهدی بهلولی*

● ۱۴ مهر روز جهانی آموزگار است. این روز در بسیاری از کشورهای جهان، جشن گرفته می‌شود و یکی از مناسبت‌هایی است که به اهمیت آموزش و پیشه آموزشگری توجه می‌دهد. با آغاز سده بیست‌ویکم با ظهور پدیده فنلاند در آموزش‌وپرورش جهان، پرسش از راز و رمز کامیابی آموزشی این کشور به یکی از پرسش‌های مهم گستره آموزش تبدیل شد و ازآنجایی‌که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های آموزش فنلاند، داشتن آموزگاران به خوبی آموزش‌دیده‌ای است که در کار خود از اختیار و قدرت بایسته برخوردارند، بحث اختیارمندی آموزگاران در بهسازی آموزش، اهمیت و ارزش ویژه یافت. هم‌اکنون در ادبیات و گفتمان جهانی بهسازی آموزش، بر وجود آموزگارانی توانمند که در فرایند آموزش از اختیارات و قدرت بایسته بهره‌مند هستند، تاکید بسیار می‌شود. شعار امسال یونسکو نیز بر محور اختیار، قدرت و آزادی آموزگاران می‌گردد: «آموزش در آزادی، اختیاربخشیدن به آموزگاران». تاکید یونسکو بر اختیارمندی آموزگاران از نگاه واقع‌بینانه این نهاد به آموزش سرچشمه می‌گیرد: اگر آموزشی قصد دارد با کیفیت بالا ارائه شود، نباید به بافت جامعه و منطقه بی‌تفاوت باشد. یونسکو تاکید دارد که: «آموزگاران باید از خود رهبری حرفه‌ای، آزادی و ابزار کار، بهره‌مند باشند تا از وجود آموزشی کیفی که در آن به زمینه، نیازها و خواسته‌های دانش‌آموزان اهمیت داده می‌شود، اطمینان حاصل کنیم». این نکته را هم بگوییم که یکی از ویژگی‌های دیگر آموزش فنلاند، اهمیت‌دادن به پژوهش‌های نوین آموزشی است؛ چیزی که شوربختانه در آموزش ما چندان خبری از آن نیست.

یکی از کارکردهای توجه به روز جهانی آموزگار این است که ما را با جهان آموزش همبسته می‌کند. در جهان کوچک و به‌هم‌پیوسته کنونی، نگاه بسته و سراسر بومی به آموزش، هم ناشدنی است و هم زیان‌بار. هیچ گمانی نیست که آموزش‌وپرورش ما در سطح جهان، حرف چندانی برای گفتن ندارد و سخت نیازمند به‌روزشدن و بهسازی است که البته همه می‌دانیم کار دشواری است. بی‌شک در این راه باید از تجربه‌های موفق جهانی کمک بگیریم. مناسبت‌های جهانی آموزش؛ و ازآن‌میان روز جهانی آموزگار، می‌توانند نیاز پیوند ما با جهان آموزش را یادآوری کنند. هم‌اکنون بسیاری از اندیشه‌وران آموزشی و اجتماعی و سیاسی بر نقش برجسته آموزش کیفی در تقویت بنیان‌های دموکراسی تاکید می‌کنند. یک آموزش کیفی بر پرورش شهروندی سنجشگر و آشنا به حقوق و وظایف شهروندی پا می‌فشارد. ناگفته پیداست که چنین آموزشی، به آموزگارانی نیاز دارد که خود در چنین سپهری می‌اندیشند و زندگی می‌کنند. با نگاهی به آنچه درباره شعار و پیام امسال یونسکو مناسبت روز جهانی آموزگار در رسانه‌های جهان بازتاب یافته است، روشن می‌شود که تاکید بر خود رهبری حرفه‌ای (professional autonomy) نمودی نمایان دارد. باید پذیرفت که برای بهسازی آموزش‌وپرورش، به آموزگارانی توانمند و اختیارمند نیاز داریم که افزون بر جامعه خود، پیوندشان با جهان پیشرو در آموزش را از یاد نمی‌برند.

آموزگار و کنشگر صنفی

جدول ۲۹۳۹ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- ریسمان - لباس صوفیان- از آن شکلات تهیه می‌شود ۲- نمازی که به تنهایی خوانده شود- کتاب عیسی مسیح (ع)- درخت انگور ۳- لبریز- داشتن هر نوع رابطه و نسبت ۴- پناهگاه - زندگی مرفه- سنگی زینتی ۵- مجموع کارکنان یک اداره- سخن گستاخانه ۶- دومین دو رقمی- سرتاسر- از انواع مسابقه‌های تیمی سرعتی ۷- جنگ و نبرد- از باب‌های ثلاثی مزید در زبان عربی- جناح لشکر ۸- خوش خلق- تقویت امواج الکتریکی- پرنده‌ای خوش آواز ۹- کرم شب تاب- از حواس پنجگانه- سنگ چاقو تیز کنی ۱۰- مادر رودابه در شاهنامه- دام فربه‌شده- آغوش ۱۱- شترمرغ آمریکایی- زن سرخ روی ۱۲- تار بافتن عنکبوت- بزرگان- شاهکار آفرینش که تاروپود وجودش را از مهربانی آفریده‌اند ۱۳- شهری در لرستان- نوعی زیر انداز ۱۴- اشاره به نزدیک- بهره هوشی- پایتخت کشور لسوتو ۱۵- مترسک- برتر از دیگران- اسب رستم.

عمودی:

۱- اصلاح سیاسی- عواطف و هیجانات- گوشت آذری ۲- حرف محرمانه- پنچرگیری- فرشته شب اول قبر ۳- زخمی و مجروح- قطعه لوله‌ای که دوسر آن رزوه داخلی دارد- دهمین سوره قرآن ۴- علم آموختن- لجباز ۵- ریزه چوب- ستون دین است- دودمان ۶- هدر دادن- از مصالح ساختمانی- لوکس ۷ - پسر کاوه آهنگر- قطار زیرزمینی- دفتر حساب روزانه ۸ - نفس خسته- مهاجم جوان تیم فوتبال پرسپولیس- بله آلمانی ۹ - سراینده بهارستان- به پارچه می‌زنند تا براق شود- میان تهی ۱۰- انتقام- گودال- از انجیل‌های معتبر ۱۱- بهبود زخم- از واجبات نماز- شتر عربی ۱۲- نوعی ماهی کنسروی- علم شعبده بازی ۱۳- چاردیواری مسقف- پایه و بنیاد- شهری در مازندران با چشم‌اندازهای زیبا ۱۴- اسب بارکش- موزه طبیعت و حیات‌وحش ایران- بنمای... که خلقی واله شوند و حیران ۱۵- نوک بی‌نوک!- میله تخت و بلند برای درآوردن تایر- اصلاح عکس پس از ظهور.

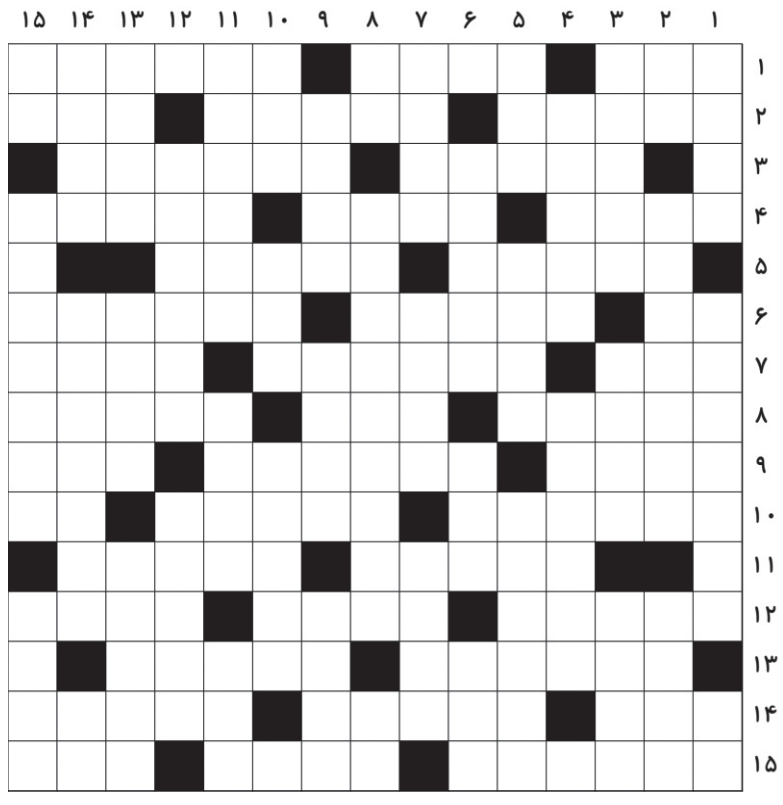

حل سودوکو سخت

۲	۶	۵	۱	۷	۳	۸	۴	۹
۹	۷	۴	۸	۶	۲	۵	۳	۱
۳	۸	۱	۵	۴	۹	۲	۶	۷
۷	۱	۳	۶	۲	۵	۴	۹	۸
۴	۹	۲	۷	۸	۱	۶	۵	۳
۶	۵	۸	۳	۹	۴	۱	۷	۲
۵	۳	۶	۹	۱	۸	۷	۲	۴
۱	۲	۹	۴	۵	۷	۳	۸	۶
۸	۴	۷	۲	۳	۶	۹	۱	۵

حل سودوکو ۱۹۳۴

۷	۴	۱	۸	۲	۶	۵	۹	۳
۵	۸	۲	۹	۳	۷	۴	۶	۱
۶	۳	۹	۵	۴	۱	۲	۸	۷
۲	۷	۴	۱	۸	۵	۹	۳	۶
۳	۵	۸	۴	۶	۹	۷	۱	۲
۹	۱	۶	۲	۷	۳	۸	۴	۵
۸	۹	۷	۳	۱	۲	۶	۵	۴
۴	۲	۳	۶	۵	۸	۱	۷	۹
۱	۶	۵	۷	۹	۴	۳	۲	۸

جدول ۲۹۳۸

سودوکو سخت ۱۹۳۵

		۴		۶	۹			۷
		۷	۸			۹	۵	
۲	۱			۳	۷			
		۲	۳	۵				
۱					۸	۲		
۵					۲		۶	
	۸	۶			۵			
۳	۴							۹
		۱		۴				۶

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو ۱۹۳۵

۴					۶		۵	
		۳	۱				۲	۷
۷	۹			۵		۸	۴	۱
		۷	۳	۲		۱	۶	
۳			۶		۷	۲	۹	۵
	۶	۵		۱	۹		۸	
	۳		۵					۲
		۹			۲			۸
۵			۹	۳		۴	۱	

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.